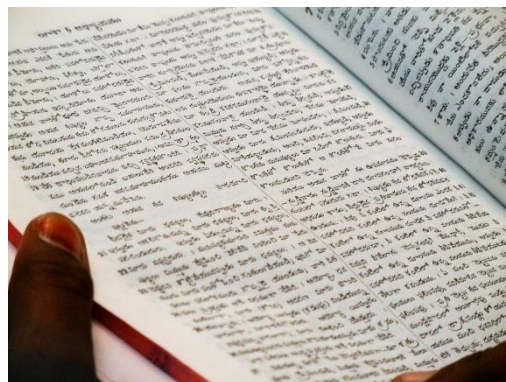


ترجمه از زبان عید رستاخیز

مکاشفه ۵ ، ۱-۱۴

1. آنگاه دیدم که تخت‌نشین، طوماری در دست راست دارد که هر دو طرف آن نوشته شده و با هفت مهر، مهر و موم شده بود. 2. و فرشته نیرومندی را دیدم که با صدای بلند می‌گفت: «چه کسی شایسته است که طومار را بگشاید و مهرهایش را بردارد؟» 3. «اما هیچ‌کس در آسمان یا روی زمین و یا زیر زمین نبود که طومار را بگشاید و یا به داخل آن نگاه کند. 4. من زارزار می‌گریستم، زیرا کسی یافت نشد که شایسته آن باشد که طومار را بگشاید و یا به داخل آن نگاه کند. 5. آنگاه یکی از پیران به من گفت: «گریه مکن زیرا آن شیر، شیری که از طایفه یهودا و نهالی از نسل داوود است، پیروز شده و او حق گشودن طومار و برداشتن هفت مهر آن را دارد. 6. آنگاه دیدم که در وسط همان تخت و در میان آن حیوانات و پیران، بزه‌ای ایستاده بود که علامت بزه قربانی شده را داشت. آن بزه دارای هفت شاخ و هفت چشم بود. هفت چشمی که هفت روح خدا هستند و به همه جهان فرستاده شده‌اند. 7. بزه جلو آمد و طومار را از دست راست تخت‌نشین گرفت. 8. همین‌که او آن را گرفت آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر، پیش بزه سجده کردند. پیران به یک دست چنگ داشتند و به دست دیگر جامهای زرین پر از بخور که نشانه دعاهای مقدسین است. 9. آنها سرود تازه‌ای می‌سرآیدند: «تو شایسته‌ای که، طومار را بگیری، و مهرهایش را بگشایی، زیرا تو کشته شدی و با خون خود مردمان را از هر طایفه و زبان، از هر ملت و امت، برای خدا خریدی. 10. تو آنان را به سلطنت رسانیدی تا به عنوان کاهنان، خدای ما را خدمت کنند و آنها بر زمین فرمانروایی خواهند کرد. 11. آنگاه نگاه کردم و صدای فرشتگان بی‌شماری را که صدها هزار و هزاران هزار بودند، شنیدم. آنها در اطراف آن تخت و حیوانات و پیران ایستاده بودند. 12. و با صدای بلند فریاد می‌زدند: «بزه قربانی شده شایسته است تا قدرت و ثروت، حکمت و توانایی، حرمت و جلال و تمجید بیاید. 13. آنگاه شنیدم که همه موجودات آسمان و زمین و زیر زمین و دریا و هرچه در آنهاست فریاد می‌کردند: «ستایش و عزت، جلال و قدرت، از آن کسی باد که بر تخت می‌نشیند و تا به ابد از آن بزه باد. 14. او آن چهار حیوان گفتند «آمین» و پیران سجده نموده، او را پرستش کردند.



زبان خارجی اینقدر سخت است! و زبان اداره حتی دشوارتر است. و سخت‌ترین زبان، زبان اداره آلمانی است! هنگامی که اولین بر ورودی به آلمان شدید، احتمالاً با این زبان روبرو بودید. قبل از اینکه نتوانستید بگویید "سلام" و "خداحافظ"، باید با کلمه‌ای مانند گواهی باشید که از 20 حرف تشکیل شده است مثل (Mietschuldenfreiheitsbescheinigung). اما اگر این زبان بوروکراتیک را به درستی درک نکنید، می‌تواند فاجعه‌بار باشد.

به همین ترتیب یکی از پناهنده‌ها یک نامه‌ای از مصاحبه انجام شده خودش در اداره محاجرت آلمان دریافت کرد. در صفحه اول این نامه نوشته شده بود که درخواست پناهندگی او رد شده است و در ادامه ۱۰ صفحه برای آن توضیح داده شده بود. و در آخر و در یک سطر کوچک درج شده بود که با توجه به همه این موارد درخواست شما می‌تواند پذیرفته شود و شما قبول می‌باشید و دوباره با صفحه‌های زیادی دلایل آن را زده بودند. ولی این پناهنده متأسفانه بعد از مدتی مدرک ردی دریافت کرد زیرا او از نامه خودش چیزی متوجه نشده بود و بخاطر اینکه تا یک زمان معینی برای دریافت اقامت خود اقدامی نکرده بود جواب ردی دریافت می‌کرد. و متأسفانه سرنوشت یک انسان بخاطر یک زبان اداری تغییر کرد و باعث شد او از حق خودش بی‌خبر بماند.

به نظر من مهم است که ما زبان عید رستاخیز به زندگی جدید را درک کنیم! اگر این را درک نکنیم، مانند کسانی هستیم که گذرنامه‌ای برای رفتن به بهشت دریافت کرده ایم، اما به سادگی از آن خبر نمی‌دانیم و بنابراین برای همیشه غمگین بمانیم! در متن کتاب مقدس امروز نگاهی اجمالی به بهشت داریم. و در آنجا شاگرد عیسی "یوحنا" نیز مجبور بود متن دشواری را ترجمه کند. یوحنا کتاب زندگی را در بهشت دید. اما این کتاب به زبان اداری نوشته نشده است بلکه سخت‌تر از آن بود زیرا در آن کتاب با هفت مهر و موم قفل شده بود تا هیچ‌کس از آنها چیزی متوجه نمی‌شود. او از این بابت خیلی رضایت نداشت. و به همین دلیل اشک‌های زیادی ریخت. حال او چرا می‌گریست؟ چه چیزی در این کتاب وجود داشت که انقدر مهم بود؟ و چرا می‌بایستی این کتاب رمزگشایی می‌شد؟ عیسی در زندگی یوحنا نقش مهمی را دارا می‌بود و او قصد داشت تا این موضوع را به همه عنوان کند. این عمل را انجام داد چون عیسی اساس

زندگی است. ولی در آن زمان ها کلیسا در حال نابودی می بود چرا که پادشاه آن زمان دومیتیان خواست تمام مسیحیان را دستگیر کند و آنها را به قتل برساند. بطوری که سربازان او در هر خانه ای وارد می شدند و از ساکنین می پرسیدند که خدای تو کیست؟ و آنها هم می بایستی پادشاه دومیتیان را خدای خودشان معرفی می کردند. و اگر چیز دیگری را بیان می کردند آنها را جلوی حیوانات وحشی درنده می انداختند تا خورده شوند. این تحت تعقیب ها بطوری بود که کلیسا ها در حال فروپاشی قرار گرفته بودند و خیلی از مسیحیان کشته شدند و خیلی ها هم پا به فرار گذاشتند و مهاجرت کردند. به همین دلیل ، یوحنا دیگر نمی توانست ترجمه ای به زندگی پیدا کند. و دیگر هیچ چیزی متوجه نکرد. و همانطور برای یوحنا اتفاق افتاده بود ، برای همه ما نیز چنین است. ما در مورد زندگی در مسیح با خبر هستیم! ما تعمیم در یافتیم! ما پاس به بهشت داریم! اما غالباً ما موضوع بهشت نمی فهمیم زیرا به نظر می رسد دنیا بر ضد همه وعده های خداوند است. به نظر می رسد همه چیز در جهان ما خلاف زندگی ی خدا است. و تنها یک چیز امن است این که همه ما باید بمیریم. چگونه بتوانیم هنوز به زندگی ایمان داشته باشیم؟ چگونه بتوانیم پیام رستاخیز عیسی مسیح را در زندگی خود اعمال کنیم؟ دقیقاً به همین منظور بود که یوحنا به بهشت رفت.. کجا می تواند فرد بزرگترین کمک را دریافت بکند بجز در پیشگاه خداوند؟ و یا کجا فرد می تواند یک زندگی جدید را دریافت بکند بجز پیش افریننده او؟ فردی بایستی بالاخره از بهشت این را متوجه شود که زندگی کردن در این دنیا چگونه می باشد. ولی این کتاب به همان صورت بسته می ماند زیرا داستان زندگانی بشر در آن قابل پیگیری نمی باشد.

این پیغام هفت مهر و موم شده ، قصد دارد چه چیزی را به ما بگوید؟ چرا یوحنا دیدن به بهشت داشت و می بایستی داستان زندگی بصورت مهر و موم در این هفت بخش قرار گیرد؟ دقیقاً مثل یک نامه ای می ماند که یک پناهنده از اداره مهاجرت می گیرد و بخاطر اینکه او از آن چیزی متوجه نمی شود بایستی بسته بماند. دو چیز را ما از نوشته های یوحنا در می یابیم:

-اول آنکه کتاب زندگی او یک کتاب ساده نمی باشد.

-دوم اینکه کتاب زندگی در کنار وجودیت بهشت خیلی مهم می باشد.

اگر قرار باشد که بهشت جواب به زندگی ما نداشته باشد پس چه کسی می تواند به ما کمک بکند؟ و در آن لحظه در بهشت همه با یک صدا این سوال را مطرح کردند که چه کسی کلید این طومار را دارد؟ سوالی که آخر این دنیا و یا سرنوشت ما انسان ها چه می شود ، یک سوال ساده ای نمی باشد. ولی خیلی این سوال را ساده پنداشته اند. پادشاه دومیتیان این حق را برای خودش در نظر گرفته بود که او کلید زندگی همه را در دست دارد. مطمئناً می گفت: "من کلیدهای زندگی را دارم!" چشمانت را باز کن اگر مرا به خدا معرفی کنی ، می توانی زندگی کنی ، اگر به خدای خود اعتراف کنی ، خواهی مرد!" همراه با این پادشاه پیامبران دروغینی هم بوده اند که ادعا داشتن کلید زندگانی بشر را دارند. آنها دروغ های زیادی گفته اند و باعث گمراهی همه انسان ها شده اند. نخیر ، این طومار یوحنا برای همیشه بسته خواهد ماند و آن را نه کسی از بهشت و یا از جهنم نمی تواند باز کند. و یوحنا همه این ها را می بیند و می گیرد او کتاب زندگانی را در جلوی خودش می بیند و چه دور و چه نزدیک است.. این کتاب. او این را می داند که سرنوشت زندگی او بایستی در این طومار بسته باقی بماند. دست راست خداوند که عدالت ناب در آن وجود دارد بر روی این کتاب می باشد. این دست راست خدا که بر روی این کتاب قرار دارد از جای خودش تکان نمی خورد. ولی این را باید بدانیم که آن همان دستی است که قوم اسرائیل را از دریا سرخ عبور داد و همه آن آدم ها را نجات داده است. و حالا همین دست بر روی کتابی است که سرنوشت همه ما انسان ها در آن قرار دارد. و حال اگر خدا این طومار را باز نکند دیگر چه کسی می تواند این کار را انجام دهد؟ یوحنا در اینجا دیگر نمی تواند چیزی را متوجه شود چراکه آن دستی که دعاهای او را شنیده است و یا خیلی از انسان ها را از خطر نجات داده است حالا بدون هیچ قدرتی فقط در بالای این طومار قرار دارد و نمی تواند آن را باز کند. یوحنا در همان لحظه زندگی و گناه و ایمان ضعیف خودش را در جلوی چشم هایش می بیند. یوحنا از این بابت گریه می کند که دست خدا همانند یک دست ناتوان بر روی آن کتاب است و نمی تواند آن را باز کند و بخاطر همین خیلی از انسان ها از طرف افراد دروغین فریب می خورند. چراکه پیامبران دروغین زیادی آمده اند که وعده های پوچ زیادی را داده اند. او همه این ها را می بیند و غمگین می گیرد.

در طرفی دیگر یوحنا به این سوال زندگانی خیلی فکر می کند. این همان سوالی درباره زندگی یوحنا و اجتماع من و شما می باشد. که از معنی بالایی برخوردار می باشد. برنامه زندگی انسان ها در بهشت بصورت عالی توضیح داده می شود. همه در بهشت دور هم جمع می شوند و یوحنا با حالت گریان و خمیده به آنها گوش فرا می دهد. آنگاه یکی از پیران به یوحنا گفت: «گریه مکن زیرا آن شیر، شیری که از طایفه یهودا و نهالی از نسل داوود است، پیروز شده! و یوحنا در آن لحظه به بالا می نگرند. بله او شیر قوم اسرائیل را می بیند کسی که همه منتظر آمدن او بودند. شخصی که یوحنا او را از کودکی می شناخت. همان مسیحی که از قوم اسرائیل می بایست می آمد و حالا او اشک های یوحنا را پاک می کند. ولی او یک شیر نبود بلکه او به شکل بره ای در نزد او قرار داشت. بره ای که زخم خورده بود و شکنجه شده بود. ایا او می بایستی آن طومار را باز می کرد؟ در همین لحظه یوحنا به گفته های اشعیا فکر می کند که بره ای می آید که او را به کشتارگاه خواهند برد. همچنین یوحنا به اعمال خود عیسی فکر می کرد که چطور او به

مقابله با پادشاه قدرت مند برنخاست بلکه خودش را به روی صلیب قرار داد. چشم های یوحنا در این هنگام باز می شود و او این را می بیند که چطور عیسی همه این کارها را برای زندگی او و ما و اجتماع کلیساها انجام داده است. و او چطور خودش را برای ما به عنوان یک بره قربانی می کند. برای همین زندگی ما خیلی با ارزش است که خدا خودش را برای ما داده است. برای همین تمام کسانی که در بهشت بودند به آن بره احترام می گذارند زیرا آنها او را شناخته بودند و می دانستند که او چه کارهایی انجام داده است. و او آن طومار با هفت مهر و موم را باز می کند.

و در این لحظه یوحنا و همه مسیحیان و فرشته ها و همه کسانی که در آنجا حضور داشتند در مقابل او زانو می زنند. و او را ستایش و پرستش می کنند. زیرا آنها متوجه شده بودند که خدا همه چیز خودش را برای زندگی ما داده است.

امروز ، در روز دوم عید پاک ، ما نمی توانیم کاری جز این انجام دهیم. ستایش و دعا کردن. ما می توانیم آن کار کنیم چون ترجمه زندگی را درک می کنیم: ما درک می کنیم که سرنوشت ما را در دست خدا است. خون عزیز عیسی برای ما جاری شده است. مطمئناً ، شاید موارد بسیاری وجود داشته باشند که ما نمی توانیم در مورد رستخیز را درک کنیم. به هر حال ، رستخیز هنوز پیش روی ماست و ما نمی دانیم چگونه این اتفاق خواهد افتد. اما شاید درک ما آنقدر مهم نباشد! خیلی مهمتر این است که خدا همه چیز را درک می کند. همه چیز به زبان خدا روشن و دقیق است. و هر کلمه ای را که برایش فریاد می زنیم آشکار است. و با این وجود خدا یک کلمه برای ما گذاشته کرد. و این کلام زندگی شدن خداوند ما عیسی است. همه چیز در عیسی روشن و آشکار است. در عیسی هیچ کتاب قفل شده ای وجود ندارد. در عیسی ، خدا بله نهایی خود را می گوید و به شما آمین بگوید... به معنی این است: مطمئناً درست این کلام درست است!